

## رَمزِ محمودی

معصومه معدن‌کن (دانشگاه تبریز)

### مقدمه

در تاریخ ایرانِ اسلامی، تا روزگار مولانا و حتی ادوار بعد از آن، هیچ‌یک از سلاطین ایران، در اشتهار به عظمت و شوکت و حشمت و جلال، جایگاه محمود غزنوی را نیافت. از پادشاهان و حکمرانانی از سلسله‌های ایرانی (طاهریان، صفاریان، سامانیان) که در دوره‌های متعدد، پیش از او، بر بخشی از ایران زمین فرمانروایی داشتند کسی آوازهٔ محبوبیت محمود را، که ایرانی تبار هم نبود، نتوانست کسب کند. دربارهٔ او، حکایات و روایات بسیار در کتب معتبر فارسی و عربی ذکر شده است، که از جملهٔ آنهاست: سیاست‌نامه، قابوسنامه، وصایای نظام‌الملک، گلستان سعدی، چهارمقاله، نوروزنامه، تاریخ سیستان، تاریخ طبرستان، تاریخ بیهقی، جامع‌العلوم، تاریخ‌گزیده، آثار‌البلاد، تاریخ خیرات، تذکرهٔ دولتشاه، طبقات الشافعیه، لباب‌الالباب، نگارستان، صراح‌اللغه، الذخائر و الثخف، معجم‌الادباء، التحفه فی النصایح و التواریخ، مختصر‌الدول.<sup>۱</sup> چنان‌که می‌بینیم، این منابع، علاوه بر کتب تاریخی، تذکره‌ها، قصص و حکایات، دستورنامه‌ها، کتب دینی و عرفانی و ادبی را نیز شامل است. آنچه در تواریخ مربوط به حکومت محمود و غزنویان مثل تاریخ عتبی، تاریخ یمینی، و

(۱) شادروان سعید نفیسی بسیاری از مطالب پراکنده در این منابع را در اثر تألیفی خود به نام در پیرامون تاریخ بیهقی جمع کرده است.

زین الاخبار، آمده نیز بیش از نوشته‌های مورخان درباره پادشاهان سلسله‌های دیگر است. در این مقاله، برآنیم که مهم‌ترین علل شهرت بی‌نظیر محمود را در تاریخ و فرهنگ ایران بررسی کنیم.

### پایگاه محمود در متون معتبر عرفانی

عارفان بزرگی چون سنائی و عطار و مولانا محمود را به عنوان مظهر عشق و معرفت برگزیده‌اند. از این حیث، در پنج تمثیل مثنوی، والاترین جایگاه نمادین به محمود اختصاص یافته است. از این جمله، سه تمثیل راجع است به رابطه محمود و ایاز، غلام سرسپرده و وفادار محمود، و دو تمثیل به خود محمود. خلاصه این تمثیلات به شرح زیر است:

۱. قصه ایاز و در حجره نگه داشتن او پوستین و چارق خود را در حجره‌ای و دیدن هرروزه آنها تا گذشته‌های خویش را از یاد نبرد و سوء ظن حاسدان و رسواشدن آنان با واریسی حجره و اثبات خلوص و سرسپردگی ایاز نسبت به محمود. (مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۸۵۷ به بعد)

در این ماجرا، مولانا، با اشاره به رمزی بودن آن، تصریح می‌کند که خاطره پوستین و چارق یادآور آن است که تصور هستی مجازی موجب غفلت و غرور می‌شود و توجه به این معنی آدمی را از غرق شدن در هستی کاذب نفسانی نجات می‌دهد:

بازگردان قصه عشق ایاز	کان یکی گنجیست مالا مالِ راز
می‌رود هر روز در حجره‌ی برین	تا ببیند چارقی با پوستین
زانکه هستی سخت مستی آورد	عقل از سر شرم از دل می‌برد
صدهزاران قرن پیشین را همین	مستی هستی بزد ره زین کمین

(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۹۱۸-۱۹۲۱)

این تمثیل در غزلیات شمس نیز مورد توجه مولانا قرار گرفته است:

آمد محمود باز بر در حجره‌ی ایاز	عشق‌گزین عشق‌باز دولت بسیار بین
خاک ایازم که او هست چو من عشق‌خو	عشق شود عشق‌جو دلبر عیار بین
سنت نیکوست این چارق با پوستین	قبله کنش بهر شکر باقی از ایثار بین

(کلیات شمس، غزل ۲۰۵۷)

عطار، پیش از مولانا، از این قصه در تعالیم عرفانی خود بهره گرفته است:

هر که هست اندر پی بهبود خویش دور افتاده‌ست از مقصود خویش  
نو ایازی پوستین را ییادار تا نیفتی دور از محمود خویش

(دیوان عطار، ص ۳۶۳)

۲. ماجرای عرضه گوهری قیمتی به وزیر و بزرگان دربار از جانب محمود و فرمان شکستن گوهر و امتناع آنان از شکستن آن و اطاعت ایاز از فرمان سلطان. (مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۰۳۵ به بعد)

در این ماجرا نیز، محمود رمزی است از حق و ایاز رمزی از بندگی محض و سالکی مستهلک در حق که، بی چون و چرا، اطاعت فرمان سلطان می‌کند و اجرای امر او را در شکستن گوهر گران‌بها بر ارزش گوهر ترجیح می‌دهد.

۳. ماجرای مقرر داشتن جامگی سی امیر برای ایاز از جانب محمود و اعتراض امیران بارگاه.<sup>۲</sup> سپس، اثبات برتری ایاز بر دیگران با پرسش از کاروان.

در این ماجرا، ایاز نماد عاشقی از جان گذشته و سالک واصل به حق و محمود رمزی از معبود ازلی است. به عبارت دیگر، سلطان محمود رمزی از حق و ایاز رمزی از انسان کامل و سی امیر نماینده انسان‌های ناقص و وامانده در راه‌اند.

چنان‌که گفتیم، در دو تمثیل دیگر مثنوی، محمود به تنهایی رمزی از رحمت و عنایت حق و مقام فقر عرفانی است، به شرح زیر:

۴. ماجرای غلام هندو و ترساندن مادر او را از محمود و دیدن لطف و اکرام محمود و پی بردن او به حقیقت امر.<sup>۳</sup>

(۲) در این ابیات:

چون امیران از حسد جوشان شدند	عاقبت بر شاه خود طعنه زدند
کین ایاز تو ندارد سی خرد	جامگی سی امیر او چون خورد

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۸۵-۳۸۶)

(۳) تمثیل با این ابیات آغاز می‌شود:

رحمة الله علیه گفته است	ذکر شه محمود غازی سفته است
کز غزای هند پیش آن همام	در غنیمت اوفتادش یک غلام

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۳۸۳-۱۳۸۴)

که اشاره دارد به شیخ فریدالدین عطار که این ماجرا را در مصیبت‌نامه (ص ۱۷۶) به نظم درآورده است:

لشکر محمود نیرو یافتند در ظفر یک طفل هندو یافتند

سلطان محمود در این تمثیل رمز مقام فقر عارفانه است و مولانا در پایان تمثیل این رمز را می‌گشاید:

فقر آن محمود تُست ای بی سعت      طبع ازو دایم همی ترساندت  
گر بدانی رحم این محمودِ راد      خوش بگویی عاقبت محمود باد  
فقر آن محمود تُست ای بیم دل      کم شنو زین مادرِ طبع مُضَل

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۰۰-۱۴۰۲)

۵. ماجرای برخوردن سلطان محمود، ضمن شبگردی، به گروهی از دزدان و هنرهای آنان و هنر محمود در جنباندن ریش و نجات مجرمان و نقب زدن آنان به خزانه سلطان.<sup>۴</sup>

در این تمثیل نیز، محمود رمزی است از جان آگاه که از ظلمات نفس بشر خبر دارد. این کاربرد نمادین در غزلیات شمس نیز جلوه‌ای آشکار دارد، که در آنها محمود رمزی از معشوق روحانی است و ایاز نماد عارف منتهی و عاشق کامل. اینک شواهدی از آن:

– در غزل ۱۳۴،

همچو آبی دیده در خود آفتاب و ماه را      چون ایازی دیده در خود هستی محمود را  
ایاز در هستی محمود مستهلک شده است.

– در غزل ۷۲،

کس با چو تو یار راز گوید      یا قصه خویش باز گوید  
... من همچو ایازم و تو محمود      بشنو سخنی کایاز گوید

ایاز عاشق است و محمود معشوق و نیاز عاشق با زبان ایاز با دوست در میان گذاشته شده است.

– در غزل ۱۱۹۵،

شمس تبریزی تویی سلطانِ سلطانانِ جان      چون تو محمودی نیامد همچو من دیگر ایاز

شمس تبریزی بر جان مولانا سلطنت دارد همچنان که محمود بر ایاز.

(۴) تمثیل با این ابیات آغاز می‌شود:

شب چو شه محمود برمی‌گشت فرد      با گروهی قوم دزدان بازخورد  
پس بگفتندش کیبی ای بوالوفا      گفت شه من هم یکی‌ام از شما

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۸۱۶-۲۸۱۷)

— در غزل ۱۲۰۲،

به آفتاب شهم گفت هین مکن این ناز  
که گر تو روی بیوشی کنیم ما رو باز  
ز آسمان شنوم من که عاقبت محمود  
خמוש باش که محمود گشت کارِ ایاز

اتحاد عاشق و معشوق (ایاز و محمود) به زبان رمز بیان شده است. همچنین، در غزل‌هایی دیگر، مولانا رابطه عاشق و معشوق را با بهره‌گیری از نمادهای ایاز و محمود بیان می‌کند، از جمله در غزل ۱۷۲۴:

مرا و قوم مرا عاقبت شود محمود  
چو خویش را پی محمود خود ایاز کنم  
و غزل ۲۳۱۷:

گفتم به ایاز ای حر محمود شدی آخر  
در شاه چه جا کردی ای آییکی بوده  
محمود در آثار عطار نیز همین پایگاه رمزی را احراز کرده است و عطار، با بهره‌گیری از داستان‌های مربوط به محمود و ایاز، در تعالیم عرفانی و هیجانانگیز روحانی خویش، رابطه عاشق کامل با معشوق ازلی را مصور ساخته است. جلوه عاشقانه تمثیلات عطار، در این باب، از آنچه در مثنوی و غزلیات مولانا آمده آشکارتر و شواهد آن در منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه و الهی‌نامه و اسرارنامه و غزلیات او به مراتب بیشتر است. در این مجال، به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم.

— تمثیل بیماری ایاز و عیادت سلطان محمود از او، از راهی نهانی:

چون ایاز از چشم بد رنجور شد  
عاقبت از چشم سلطان دور شد  
... راه دزدیده میان ما بسی است  
رازها در ضمن جان ما بسی است

(منطق‌الطیر، ص ۶۴)

که رمزی است از وجود رشته پیوند جان عاشق با معشوق ازلی.

— تمثیل فراخواندن ایاز از جانب محمود و تاج گذاشتن بر سر او:

گفت ایاز خاص را محمود خواند  
تاج‌دارش کرد و بر تختش نشاند

(منطق‌الطیر، ص ۱۷۲)

که در آن ایاز از اقدام محمود به گریه می‌افتد و بزرگان نسبت دیوانگی به او می‌دهند. عطار، در این تمثیل، بی‌اعتباری ارزش‌های دنیوی را در نظر عاشق و توجه مطلق او را به معشوق، که وجود حقیقی است و جز او همه هیچ است، بیان می‌کند.

عطار همین مضمون را در غزلی نیز گنجانده است:

عاشقی نه دل نه دین می‌بایدش      من چنینم چون چنین می‌بایدش  
... اوست شاه تاج‌بخش اما ایاز      در میانِ پوستین می‌بایدش

(دیوان عطار، ص ۳۵۳)

— تمثیل همراهی ایاز با سلطان محمود در شکار و گفتار ایاز با سلطان. تمثیل با این بیت آغاز می‌شود:

سحرگامی مگر محمودِ عادل      ایازِ خاص را گفت ای نکو دل

(الهی‌نامه، ص ۱۲۱)

که عطار از آن برای بیان یگانگی عاشق و معشوق بهره جسته است.

— تمثیل بوسیدن ایاز پای محمود را و سؤال محمود از وی. تمثیل با این بیت آغاز می‌شود:

نشسته بود ایاز و شاه پیروز      ایازش پای می‌مالید تا روز

(همان، ص ۱۲۶)

که شاعر، در آن، غیرت عشق و رابطه عاشق صادق و معشوق را بیان کرده است.

— تمثیل درخواست محمود از بزرگان که هریک آرزویی کنند و ایاز آرزوی خود را چنین اظهار می‌کند:

من آن خواهم همیشه در زمانه      که تیرِ شاه را باشم نشانه

(همان، ص ۱۳۰)

که عطار، در آن، مضمون نظر لطف و عنایت معشوق ازلی در حق عاشق را درج کرده است.

جایگاه رمزی ایاز و محمود در غزلیات عطار نیز مشاهده می‌شود، که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

هر کرا اندیشه درمان بود      دردِ عشقی تو بر او تاوان بود

تو درونِ جامه جانان مدام      تا ایازت دائماً سلطان بود

(دیوان عطار، ص ۲۶۳)

ای کوی توام مقصد و ای روی تو مقصود      وی آتشِ عشقی تو دلم سوخته چون عود

چون ژنده‌قبایی است که آن خاص ایازست      تا چند کند سرکشی از خلعتِ محمود

(همان، ص ۲۷۶)

### محمود در آثار شاعران دیگر

آوازه سلطان محمود، سال‌ها و قرن‌ها، پس از او، در اشعار شاعران دیگر نیز انعکاس یافته است. از جمله ناصر خسرو، ضمن یادکرد از جهان‌گشائی محمود و عظمت و جاه و جلال و دولت او، گذرا بودن احتشام دنیوی او را مایه عبرت می‌داند و می‌گوید:

<p>جلال و دولت محمود زاولستان را ز دست خویش بدادند گوزکانان را به پای پیلان بسپرد خاکِ ختلان را همی به سندان اندر نشاند پیکان را وز اوج کیوان سر بر فراشت ایوان را چنان‌که کعبه‌ست امروز اهل ایمان را که زیر خویش همی دید برجِ سرطان را چو نیز کرد بر او مرگِ چنگ و دندان را (دیوان ناصر خسرو، ص ۸-۹)</p>	<p>به ملکی تُرک چرا غزه‌اید یاد کنید کجاست آن‌که فریغونیان ز هیبت او چو هند را به شُم اسپ تُرک ویران کرد کسی چهر به جهان دیگری نداد نشان چو سیستان ز خلف ری ز رازیان بستند ... پریر قسبله احرارِ زاولستان بود کجاست اکنون آن مرد و آن جلالت و جاه بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش</p>
---	--

محمود در شعر سنائی نیز مظهر مجد و عظمت و شکوه است. سنائی بت شکنی و بت‌خانه‌سوزی محمود و گنجینه بی نظیر و اشتهار او به خصلت‌های پسندیده را مضمون شعر خود ساخته و خصلت محمودی را به ممدوحان خویش نسبت داده و، ضمن اشاره به فتوحات او برای اعتلا و گسترش دین اسلام، فرّ و جلال او را به دیده عبرت نگریسته است:

<p>احمد محمود خصلت خواجه‌ای کامروز کرد از سخن چشمِ عدوی احمد مختار تار (دیوان سنائی، ص ۲۱۳)</p> <p>همچو محمود آمدی بت‌خانه‌سوز و بت‌شکن (همان، ص ۵۲۶)</p> <p>همه گنج محمود زابلستانی (همان، ص ۶۷۷)</p> <p>دست محمود جهانگیر آخر از زلف ایاز (همان، ص ۳۰۴)</p>	<p>نسبت از محمودیان داری و بهر عزّ دین به یک روزه رنج‌گدایی نیرزد</p> <p>با هزاران حسرت از چنگِ اجل کوتاه گشت</p>
---	---

خاقانی، سخنور بزرگ شروان، نیز، در اشعار خود، به کشورگشایی‌های محمود و بذل و بخشش‌های او و عمران و آبادی غزنین در روزگار وی اشارات متعدّد دارد:

نزد محمود شاه هندگشای	قصه هندوی ایاز فرست (دیوان خاقانی، ص ۸۲۲)
سومناتِ ظلم را محمود وار	برق زد تا ابرسان آمد به رزم (همان، ص ۴۹۵)
خوارزمشه هزار چو محمود زاولی ست	خاقانی از طریق سخن صد چو عنصری (همان، ص ۹۲۱)
محمود همت آمد و من هندوی ایازش	کز دور دولتش به دانش خری ندارم (همان، ص ۲۸۰)
پیش مقام محمود اعنی بساط عالی	گوهر فروش من به و محمود محمدت خر (همان، ص ۱۹۰)
محمود کفی که سیستانت	محکوم چو سیسجان ببینم (همان، ص ۲۷۰)

چنان که مشهور است، محمود اولین پادشاهی است در ایران که لقب سلطان یافته است.

خلف بن احمد، پس از شکست از محمود، از قلعه طاق به زینهار بیرون آمد، یمین الدوله محمود را سلطان خواند. او را این لفظ خوش آمد و او را امان داد و لقب خود سلطان کرد و ملوک سیستان او را مسلم شد. (نفیسی، ج ۱، ص ۱۷۶)

خواجه نظام الملک در این باره می نویسد:

پیش از محمود اسم سلطان نبود و نخستین کسی که در اسلام خود را سلطان خواند محمود بود و بعد از او سنت گشت. (سیاست نامه، ص ۶۵)

بی مناسبت نیست روایت محمد بن منور از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر را در این باره

نقل کنیم:

شیخ ما گفت: محمود را، رحمه الله، کسی از آن او به خواب دیده، گفت: سلطان را چگونه است؟ گفت: خاموش، چه جای سلطان است؟ من هیچ کس نه ام، سلطان اوست، آن غلطی بود. گفت: آخر تو را چگونه است؟ گفتا: مرا اینجا به پای کرده اند و از دژه دژه می پرسند که چه کردی و از کی فراستدی و فرا کی دادی؟ بیت المال کسی دیگر ببرد و حسرت و درد و داغ به ما بماند و پشیمانی بسیار. (اسرار الشوحد، ج ۱، باب دوم، ص ۲۵۵)

با بررسی احوال محمود و آنچه از حکایات و روایات واقعی و افسانه آمیز درباره او نقل



کرده‌اند، عوامل متعددی برای اشتهار او می‌توان یافت، که اهم آنها را چنین می‌توان برشمرد: وسعت قلمرو؛ کثرت شاعران دربار او؛ بذل و بخشش؛ تجمل و تشریفات؛ غزوات؛ مناسبات او با مرکز خلافت؛ توجه به مناسک و مراکز عبادی و مبارزه با «بددینان»؛ سپاه و لشکر؛ مهابت و سیاست؛ عدالت؛ شجاعت و شهامت؛ مناسبات محمود با مشایخ صوفیه؛ مَنهیان؛ شبگردی‌های محمود؛ ایاز.

وسعت قلمرو - قلمرو حکومتی محمود از سیستان و خراسان و ری و خوارزم و سمرقند و جوزجانان و اصفهان و همدان و طبرستان و غرjestان و غزنین تا اقصا نقاط هندوستان را دربرگرفت، چنان‌که خود همه آنها را به نام نمی‌شناخت. خواجه نظام‌الملک در این باره می‌نویسد:

چون سلطان محمود ولایت عراق بگرفت، مگر زنی را با جمله کاروان، به رباط دیرگچی، دزدان کالا ببردند و این دزدان از کوچ و بلوچ بودند. و این کوچ و بلوچ پیوسته ولایت کرمان است. این زن پیش سلطان محمود رفت و تظلم کرد و گفت: دزدان کالای من به دیرگچی برده‌اند، کالای من از ایشان بستان و یا تاوان کالای من بده. محمود گفت: دیرگچی کجا باشد؟ زن گفت: ولایت چندان گیر که بدانی چه داری و به حق آن رسی و نگاه توانی داشتن! (سیاست‌نامه، ص ۸۶)

از مناطق این قلمرو، نظیر میدان مغناطیسی، طیفی پدید می‌آمده است:

- قلمرو اصلی چون سیستان و خراسان و ری و خوارزم و جوزجانان؛

- قلمرو نفوذ کامل با امرا و پادشاهان محلی چون دیلم و گیلان و آذربایجان و شروان

و ازان؛

- سرزمین‌های اسلامی و غیراسلامی دور و نزدیک نظیر هند و مناطق ترک‌نشین تغز اغز تا ماورای قفقاز و از سویی تا بین‌النهرین که، در عین استقلال ظاهری، در حیطة جاذبه سیاست‌های کلان دولت محمودی بوده است.<sup>۵</sup>

کثرت شاعران دربار - یکی از عوامل اساسی اشتهار محمود مدایح مبالغه‌آمیز شاعران دربار اوست که از صله‌های کلان وی برخوردار می‌شدند. در مجمع‌الانساب (ص ۶۷) آمده است که ششصد شاعر در خدمت محمود بوده‌اند:

شعر دوست داشتی و شاعر را صلت بسیار دادی و همه روز در شعر بحث کردی و ششصد شاعر خوب داشت از اوستادان شعر و همه را اقطاع و ادرار معین کرده بود غیر از آنکه هرگاه قصیده خواندندی هزار هزار دینار بدادی؛ و سرور شاعران عنصری بود و عنصری او را منادمت داشت و همه شاعران در تحت تربیت او بودند.

این شاعران همگی، به نسبت مراتب و جایگاه خود، از انعام و اکرام بیش از حد سلطان بهره‌مند می‌شدند. ماجرای پرزر کردن دهان عنصری و یک پیلوار زر سرخ بخشیدن به شاعری علوی و توانگری فرخی سیستانی به سبب عناایات محمود نمونه‌های اندکی از توجه او به قشری است که بیش از همه موجب نام‌آوری او شده‌اند. حمدالله مستوفی می‌نویسد:

گویند شبی محمود از پی عنصری بفرستاد و او به شراب مشغول بود. گفت: سلطان را بندگان برسان و بگو که به دولت تو به عشرت مشغولیم، بامداد به حضرت آیم. سلطان فرمود تا او را در گلیمی انداختند و چهارکس گوشه گلیم برگرفتند و پیش سلطان آوردند؛ مست طافح بود، سلطان خواست که امتحان کند، پیش رفت و گفت: من کیستم؟ عنصری فی‌الحال در بدیهه گفت و برخواند:

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب  
 جهود و گبر و ترسا و مسلمان  
 همی گویند در تسبیح و تهلیل  
 الهی عاقبت محمود گردان

سلطان فرمود تا دهان او پر جواهر کردند. (نقل از نفیسی، ج ۲، ص ۶۸۸)

همچنین است ماجرای سه بار پر جواهر کردن دهان عنصری به سبب دو بیتی که در تسکین خاطر محمود به خاطر بریدن زلف ایاز سروده بود و آن دو بیت این است:

کی عیبِ سر زلفِ بت از کاستن است  
 چه جای به غم نشستن و خاستن است  
 جای طرب و نشاط و می خواستن است  
 کاراستن سر و ز پیراستن است<sup>۶</sup>

همچنین است صله شاعری علوی:

شاعری علوی نابینا سلطان را بود و شعر نیکو گفتی و او یک قصیده بر سلطان خواند و سلطان او را یک پیل زر سرخ داد. (مجمع‌الانساب، ص ۶۸)

و عطایای او به فرخی سیستانی که

کارش بدانجا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از پس او برنشستندی. (چهار مقاله، ص ۶۵)

توجه محمود به شعرای دربار تا حدی بود که فرامین خود در حال مستی دربارهٔ صله و انعام شاعران را در هشیاری پی‌گیری می‌کرد؛ نمونه‌ای از آن را در مورد عمارهٔ مروزی نقل کرده‌اند:

شاعری بود در مرو، نام او عماره، روزی رباعی گفت و به امیر محمود فرستاد، و آن رباعی این است:

بنفشه داد مرا لعبتِ بنفشه‌قبای      بنفشه‌بوی شد از بوی آن بنفشه سرای  
بنفشه هست و نبید بنفشه‌بوی خوریم      به یاد همّت محمود شاه بار خدای

سلطان فرمود که برای نویسنده به عامل مرو تا از خزانه ده هزار دینار به آن شاعر رسانند و اگر وفات کرده باشد به ورثهٔ او رسانند. وزیر این حکایت فراموش کرد. روزی دیگر سلطان را یاد آمد و گفت وزیر را بخوانند؛ و از او پرسید که آن برات که به آن شاعر کرده بودم دادی؟ گفت: توقف داشتم که دوش مست بودی. سلطان فرمود تا ده هزار دینار زر سرخ در استرها بار کردند و چند کس با او همراه کردند و به عماره ایشان را سپردند و وزیر را به تدارک آن کار آن سال پانصد دینار زر مصادره فرمود و گفت: تا شما بدانید که سخن من یکی باشد، چه در مستی و چه در هوشیاری. (مجمع‌الانساب، ص ۶۸)

بذل و بخشش - سلطان محمود با پشتوانهٔ غنایم جنگی و گنجینه‌های بلاد مفتوح می‌توانست، در پرتو بذل و بخشش‌های بی‌حساب، از حمایت و دوستی حاکمان و فرمانروایان ممالک دیگر بهره‌مند شود و بر هیبت و شکوه خود در نظر آنان بیفزاید. نمونه‌های این سیاست را می‌توان در اهدای تحف گران‌بهای بسیار او به میهمانان عالی مرتبه مشاهده کرد. از نمونه‌های جالب آن است همراه کردن هدایا و تحف بی‌شمار در بدرقهٔ قدرخان، حاکم ترکستان. در تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۰۸۷) آمده است:

سلطان محمود امر صادر کرد که اسباب و جواهر از هر قسم و جامه‌های دینا و سلاح‌های گران‌بها و اسبان و فیلان با ساخت‌های زر و عصابه‌های مرضع به جواهر و استران بردعی راهوار با جهاز زرین و کمرهای زرین و سیمین و جلاجل هودج‌ها از دیبای منسوج و فرش‌های گران‌مایه و تیغ‌های هندی و عود قماری و صندل و عنبر اشهب و یوزان ماده و پوست‌های پلنگ بربری و سگان شکاری و چرغان و عقابان و آهو و نخجیر با او همراه کرده او را با اعزاز و اکرام بازگردانید.

پیدا است که این دولت‌مردان نیز بذل و بخشش محمود را با آنچه در توان داشتند پاسخ می‌گفتند، چنان‌که قدرخان، به مشاهدهٔ هدایای محمود، متحیر شد و درصدد

## جبران برآمد:

پس خزینه‌دار خود را امر کرد تا در خزانه گشوده و مال بسیار به سلطان فرستادند با چیزهایی که از ترکستان خیزد از اسبان نیک با ساز و آلت زرین و غلامان ترک با کمر و کیش زر و بازو شاهین و سمور و سنجاب و قاقم و روباه سیاه و فنک و ظروف‌ها و .... (همان‌جا)

خواجه نظام‌الملک پند احمد بن حسن میمندی، وزیر سلطان محمود، را انگیزه اولیه او در این بذل و بخشش‌ها می‌داند:

چنین گویند که سلطان محمود غازی را روی نیکو نبود؛ کشیده روی بود و خشک و درازگردن و بلند بینی و کوسه بود و، به سبب آنکه پیوسته گل خوردی، زرد روی بود. وقتی چهره خود را در آینه دید؛ خطاب به احمد بن حسن گفت: می‌ترسم که مردمان مرا دوست ندارند از آنچه روی من نه نکوست و مردمان به عادت پادشاه نکوروی را دوست دارند. احمد حسن گفت: یک کار بکن تا مردم تو را از زن و فرزند و جان خویش دوست‌تر دارند و به فرمان تو در آب و آتش روند. گفت: چه کنم؟ گفت: زر را دشمن گیر تا مردمان تو را دوست گیرند. محمود را خوش آمد. گفت: هزار معنی و فایده در زیر این سخن است. پس محمود دست به عطا دادن و خیرات کردن برگشاد و جهانبان او را دوست گرفتند و ثناگوی وی شدند. پس روزی احمد حسن را گفت: تا من دست از زر برداشتم، هر دو جهان مرا به دست آمد؛ و چون دینار را خوار گرفتم، عزیز دو جهان گشتم. (سیاست‌نامه، ص ۶۴-۶۵)

ناگفته نماند که محمود، با همه ثروت و توانگری، در تاریخ به این عیب متهم است که در مال صاحبان زر و سیم چشم طمع داشته و خواسته کسانی را به اتهام کفر و الحاد آنان مصادره می‌کرده است.<sup>۷</sup> تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۱۲۲) در این باره می‌نویسد:

به اتفاق اهل تواریخ نوشته‌اند که محمود غیر از این عیبی نداشت که مردم را زردار نمی‌توانست دید و این خصلت معتاد او شده بود. چنان‌که منقول است که وقتی به سمع او رسید که مردی در نیشابور زر بسیار دارد و نفایس بی‌شمار. سلطان محمود به طلب او فرستاد. چون آن مرد به حضور رسید، به او خطاب کرد که به من چنین رسیده که تو از قرامطه‌ای. آن شخص پاسخ داد: من هیچ ملحد قومطی نیستم، عیبی که دارم همین است که حق سبحانه و تعالی مرا غنی ساخته و مال فراوان به من ارزانی داشته، هر چه دارم از من بستان و مرا بدنام مکن. سلطان محمود تمامی اموال او را گرفت و نشانی درباره حسن عقیدت نوشته به او داد.

ماجرای عفو فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس نیز شاهد دیگری بر زردوستی اوست،

(۷) درباره مصادره اموال توانگران را، به بهانه اباحه و زندقه و انتساب به قرامطه - تاریخ بیهق، ص ۲۸۵ به بعد؛ مجمل‌التواریخ، ص ۱۴۳ به بعد.

## هنگامی که محمود از طغیان وی با خبر شد و او به ناچار

چهارصد هزار دینار زر و ضروریات چند روزه سپاه سلطانی را فرستاده عذرخواهی نمود. سلطان محمود را چون با زر علاقه تمام بود، از فرستادن آن مبلغ بسیار خوشحال شد و از سر گناه منوچهر گذشت. (همان، ص ۲۱۱۹)

تجمل و تشریفات - محمود مال و خواسته و غنایم جنگی از غلامان و برده‌ها و اسبان و فیلان و تجهیزات دیگر را در حضور مردم و رسولان و سفیرانی که از ممالک دیگر به دربار او می‌آمدند عرضه می‌داشت. بدین سان، نمایش حیرت‌انگیزی از جلال دستگاه غزنوی ترتیب داده می‌شد که از زبان شاهدان همه جا نقل می‌شد. وصف یکی از این تشریفات پرشکوه در روضة الصفا مربوط است به زمانی که رسولان ایلک‌خان و برادرش، طغان‌خان، در سال ۳۹۱ به حضور محمود آمده بودند، به این شرح:

در موضعی که تختگاه سلطان محمود بود، به موجب فرموده، دوهزار غلام از قبایل ترک با جامه‌های ملون در برابر هم صف کشیده بر پای ایستادند و، پیش‌تر از این غلامان، جمعی خواص و مقربان با قباهای رومی و کمرهای زرین مرصع به جواهر قیمتی و شمشیرهای هندی در غلاف‌های زرین همه مرصع به دُرّ ثمین بر کمر نهاده نزدیک مجلس ایستادند و چهل زنجیر فیل آراسته با جُل‌های مصور و اسلحه نفیسه در برابر مجلس باز داشتند و عامه سپاه همه زره‌های داودی پوشیده و خودهای فرنگی بر سر نهاده بر اسبان تازی نژاد همه سوار شده صف در صف کشیده بایستادند... ایلچیان از آرایش بزم متحیر و مدهوش ماندند و سلاطین ایشان را در نظر ایشان هیچ اعتباری و وقعی نماند. (نقل از همان، ص ۲۰۴۰)

نمونه دیگری از این خودنمایی و تجمل را می‌توان در ضیافت پرتکلف محمود برای قدرخان، حاکم ترکستان، مشاهده کرد:

سلطان تکلفی کرده بود و خوانی ساز داده که هیچ پادشاه را میسر نشد و از آن جمله سماطینی زده بود که ده‌هزار سر خوان بر روی آن نهاده بودند و بر هر خوانی دو بره بریان و دویست شتر و دویست گاو و دویست اسب، تمامه بریان کرده، بر میان سماطین برآورده و همه از حلاوه و اصل او چوب، و به حلاوه رنگارنگ چنان برآورده که گویی چوبی در میان نبود. و بر سر هر کوشکی از آن کوشک‌ها دستی مطرب ایستاده و طرب کردند و بر سر سماطین، قریب نیم‌فرسنگ راه، همه طبق‌های پر از میوه چنان‌که چهل و شش نوع میوه نهاده بودند و گل‌های خوش‌بو مهیا، چنان‌که بوی ایشان دو ماهه راه می‌رفت. (همان‌جا)

شاهد دیگر تشریفات حرکت محمود است از غزنین به قصد گشودن عراق و مراسم

خواستگاری از دختر ایلک خان (نفیسی، ج ۱، ص ۴۸). پیداست که این تشریفات، در ذهن بینندگان و، با اعلام خبر آن در اقطار قلمرو محمود، چه مایه در نشر آوازه توانگری‌های محمود تأثیر داشته است.

غزوات - از عوامل اساسی شهرت محمود و ذکر او در کتب تاریخی و آثار ادبی جنگ‌های متعدد او در بلاد هند به نام جهاد است. در روضة الصفا آمده است که محمود، پس از دریافت لقب یمین‌الدوله و امین‌الملّه از جانب خلیفه القادر بالله، نذر می‌کند «هر سال یک نوبت به دیار هند مراسم غزا و جهاد به جای آورد». (← تاریخ الفی، ج ۳، ص ۲۰۱۸)

از نتایج این جنگ‌ها و فتوحات برای محمود کسب اشتهار به بت‌شکنی بوده است. وی، در پرتو این آوازه، توانست حمایت و توجه بیش از پیش خلیفه عباسی و بلاد اسلامی را جلب کند. مبالغه شاعران و مورخان دستگاه محمودی درباره بت‌شکنی او روایات افسانه‌آمیزی پدید آورده است. عوفی می‌نویسد:

در تاریخ ناصری<sup>۸</sup> آورده است که، در شب پنج‌شنبه دهم محرم سنه احدى و ستین و ثلث‌ماه، امیر سبکتگین خفته بود، خوابی دید که از میان آتشدان او درختی برآمد و آن درخت بالیدن گرفت و چنان بلند شد که تمامت خانه او پوشید و در اطراف جهان آمد که همه جهان را سایه کرد. چون از خواب بیدار شد، با خود اندیشید که دولتی بزرگ خواهد بود و در این اندیشه بود که یکی از خادمان در آمد و گفت خدای تعالی تو را پسری داد؛ سبکتگین شاد شد و پسر را محمود نام کرد و اثر ولادت او در عالم پدید آمد؛ و آن چنان بود که، در قصبه‌ای از هند، بت‌خانه‌ای بود و بتی کرده بودند بر صورت نخجیر و آن را مرصع کرده بودند، همان ساعت که سلطان محمود از مادر به وجود آمد، آن بت بتخانه بشکست و دیوارهای آن در آب افتاد و آن بت نگونسار شد. (جوامع الحکایات، ص ۱۰-۱۱)

به نوشته مورخان، محمود علاقه داشت اصنام معابد هندوان را به دست خود بشکند که شکستن بت سومات<sup>۹</sup> به همین انگیزه بوده است. در تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۱۰۰) آمده است:

جمعی از براهمه به عرض او رساندند که، اگر پادشاه این بت بگذارد، ما چندین کرور به خزانه واصل می‌سازیم. یمین‌الدوله در جواب گفت: من دوست دارم که روز قیامت مرا چنین آواز

(۸) تاریخ ناصری یا مقامات محمودی، به نظر شادروان سعید نفیسی، همان قسمت گمشده تاریخ بیهقی است که مباحث پراکنده‌ای از آن در متون مختلف درج شده است. (← نفیسی، مقدمه)

(۹) برای آگاهی از وضعیت بتکده و بت سومات ← نفیسی، ج ۱، ص ۵۳

کنند که کجاست محمودی که اعظم اصنام کفار را به زر فروخته؟ وقتی نظر محمود بر بت سومنات افتاد گریزی که در دست داشت آن چنان بر وی زد که در هم شکست.

مناسبات با مرکز خلافت - حُسن روابط محمود با خلیفه عباسی از موجبات شهرت تاریخی او بوده است. وی، در سراسر دوران سلطنتش، مناسبات حسنه خود را با مرکز خلافت حفظ کرد و در آن دستگاه اعتبار و پایگاهی بلند یافت. خلیفه او را، هر چند ترک تبار بود، برخلاف خانان ترکستان و سمرقند، ترک نمی خواند. خواجه نظام الملک می نویسد که محمود، پس از گرفتن القاب یمین الدوله و امین المله از جانب خلیفه القادر بالله و پس از فتوحات بسیار، درخواست القاب دیگر کرد، که اجابت نیافت و چون محمود خدمات خود را برشمرد و گفت:

چندین فتح‌ها که در بلاد کفر کردم و عزّ اسلام در هندوستان و خراسان و عراق مرا مسلم شد و ماوراءالنهر بگرفتم و به نام تو شمشیر می‌زنم و خاقان، که امروز از نشانندگان من است، او را سه لقب فرموده است و من بنده را یکی؟ (سیاست‌نامه، ص ۲۰۲)

خلیفه پاسخ داد:

خاقان کم‌دانش است و تُرک است و صاحب طرف است، التماس او را از جهت کم‌دانشی و ناموس او را وفا کردیم، تو از هر دانشی آگاهی و به ما نزدیکی و نیت و اعتقاد ما نیکوتر از آن است در حق تو و اعتقاد ما صافی‌تر از آن است در معنی دیانت تو که تو از ما چیز همی خواهی که به زبان مردم رود و در کتاب مسطور باشد و همان توقع کنی که کم‌دانان کنند. (همان‌جا)

محمود، در جهت حفظ این حسن روابط همواره گزارش فتوحات خود را با تحف و هدایای بی‌شمار از غنایم جنگی به حضور خلیفه ارسال می‌داشت؛ چنان‌که

در سال ۴۰۰، فتح‌نامه‌ای مشتمل بر فتوحات خود در هند به بغداد فرستاد و خلیفه القادر بالله آن روز مجلسی عظیم ساخته فرمود تا آن فتح‌نامه را بر رئوس خلائق به آواز بلند بخوانند. (تاریخ الفی، ج ۳، ص ۲۱۲۸)

ناظر به همین مقصود بوده است کتابتی که پس از فتح سال ۴۰۴ با هدایای بی‌شمار نزد خلیفه فرستاد (- همان، ص ۲۰۸۵) و هم گزارش سوزانیدن نامه الحاکم بالله علوی، خلیفه مصر، در سال ۳۹۴. (- همان، ص ۲۱۲۰)

توجه به مناسک و مراکز عبادی و مبارزه با «بددینان» - یکی دیگر از موجبات آوازه بلند

محمود رفتار و اعمال او در جهت توجه به احکام و فرایض دینی و اقدام او به توسعه مراکز عبادی بوده است. پیداست که در این جمله جلب اعتماد و حمایت مردم و دستگاه خلافت نیز در مد نظر او بوده است. به نوشته مورخان، محمود کسب تکلیف کارگزاران را همواره با جمله «آنچه مقتضای شرع واجب کند»<sup>۱۰</sup> جواب می داده است. در مجمع الانساب (ص ۶۷) آمده است:

در دین و تربیت اسلام چنان بودی که اگر بشنیدی که در اقصای مغرب بددینی یا بدمذهبی هست چندان سعی کردی که او را بگرفتندی و دانشمندان حاضر کردی و از مذهب او نیک پرسیدی و اگر خود بوحنیفه و شافعی بودندی، اگر یک سر موی خلاف شریعت مصطفی از او صادر شدی، بفرمودی تا بردار کردندی. و در عمر او زیادت از پنجاه هزار بددین و زندق را بردار کشیده بود.

بیهقی می نویسد:

امیر ماضی، چنان که لجوجی و ضحرت وی بود، یک روز گفت: بدین خلیفه خرف شده باید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می کشند. (تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷)

در التزام او به احکام دینی، مطالب مبالغه آمیزی نوشته اند:

زکوة و صدقات در اول ماه رمضان المبارک بیرون کردی و به مستحقان هر شهری فرستادی و جوی کم نکردی. لابد چندین هزار دینار به زکوة او برفتی؛ و هر روز دوهزار درم به درویشان و به مستحقان دادندی؛ و هر روز جمعه پنجاه هزار دینار و هر ماه رمضان صد هزار دینار هر روز می داد؛ و هر وقت که به زیارت می شدی، ده هزار دینار می دادی. و اول که در امیری نشست و حساب مال زکوة کرد، دوست هزار دینار واجب بود و در آخر عمر خود حساب کردند هزار هزار و سیصد هزار دینار زر بود که بر او واجب بود و معین کرده بود، هر سال همچندان مال زکوة دادی. و در مملکت او هر کجا مزمنی و نایبانی بودی او را نفقه از بیت المال دادی و در سلطنت او دو بار در خراسان قحط افتاد، هر نوبت دوست هزار دینار به درویشان داد... و هرگاه که شراب خوردی هزار هزار درم به درویشان دادی و چون فارغ شدی دو چندان بدادی. (مجمع الانساب، ص ۶۸)

مسلمان شدن گروهی از هندوان از جمله والی قلعه قنوج<sup>۱۱</sup> با ملازمان و اتباع او<sup>۱۲</sup> را

(۱۰) - حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۵۸، ماجرای ابتدای کار ابوسعید و گزارش ابوبکر اسحاق کزازی.

(۱۱) قنوج شهری است برکنار راست کنگا، در جنوب غربی دهلی، به فاصله پنجاه و یک میلی از لکنهو و بیست

و هشت میلی از فتحگر. (۱۲) - تاریخ الفی، ج ۳، ص ۲۰۶۶



یکی از نتایج این اقدامات می‌توان شمرد.

پس از فتح سومنات، به فرمان محمود، مسجدی عظیم در غزنه بنا شد که برای تزیین آن «شفشه‌های زر از پیکر اصنام فرو می‌ریختند و بر درها و دیوارها می‌بستند و سلطان در این مسجد خانه‌ای [= اتاقی] برای عبادت خود ساخت... در مقابل تجملات و تکلفات این مسجد، مسجد دمشق حقیر می‌نمود.» (تاریخ یمنی، ص ۳۸۷). به نوشته مؤلف تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۰۶۹) این مسجد را به دلیل تزیینات بی‌مانند «عروس فلک» نامیده‌اند.

محمود، با پرداخت مبالغ هنگفتی به راهزنان راه حجّاج، مزاحمت آنان را رفع کرد. (همان، ص ۲۰۸۲)

سوزاندن کتابخانه مجدالدوله دیلمی را نیز جلوه دیگری از اقدامات محمود برای جلب نظر خلیفه باید شمرد. او در این کتابخانه از حدّ شمار بیرون کتاب یافت، بیشتر در حکمت و بعضی در فقه. به فرمان او، تمامی کتب حکمت را، که کفر و زندقه می‌شمرد، سوختند و آنچه در فقه بود به غزنین بردند. (همان، ص ۲۱۲۱)

در پرتو همین اقدامات بود که وی را مستجاب الدعوه و صاحب کرامت خواندند. در مجمع الانساب (ص ۶۷) آمده است:

و هر دعا کردی مستجاب شدی، روزی در هندوستان به غزه‌ای رفته بود، وقت گرمای گرم در خیمه نشسته و تشنه بود و با حاضران گفت: مرا آرزوی شربت خنک است چنان‌که در غزنین به برف و تگرگ سرد می‌کنند، و در این حال، ناگاه ابری برآمد و تگرگ باریدن گرفت و فزانشان و شرابداران چندان ظرف‌ها پر کردند که سه روز از آن می‌خوردند.

ماجرای خواب او نیز در این زمینه جالب است که با کلام رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مشکلات او حل می‌گردد. (نفیسی، ج ۱، ص ۱۷۹)

سپاه و لشکر - یکی از سیاست‌های محمود تشکیل سپاه از اقوام گوناگون و متعدّد بوده است. از این طریق، هم از فنون رزمی اجناس لشکر، از سپرافکنی و زوبین‌اندازی و تیراندازی و سوارکاری و ایجاد رقابت میان آنان بهره‌جویی و هم از اتحاد سپاهیان به ضدّ حکومت پیشگیری می‌شد. خواجه نظام‌الملک می‌نویسد:

عادت سلطان محمود چنان بوده است که از چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسانی و غوری و دیلم؛ و هرشب، در سفر، از هر گروه معلوم کرده بودند که چند مرد یتاق رفتندی و جایگاه هر گروه دیدار بودی و هیچ گروه از جای خویش نیارستندی جنبید، تا روز به نزد

یکدیگر پاس داشتندی و نخفتندی. و اگر روز جنگ بودی، هر جنس از جهت نام و ننگ بکوشیدندی و جنگی هرچه سخت‌تر بکردندی تا کس نکفتی که فلان جنس در جنگ سستی کردند و همه در آن کوشیدندی که از یکدیگر به آیند. (سیاست‌نامه، ص ۱۳۶)

در تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۰۲۰) نیز به اصناف تُرک و خلیج و افغان و حشم غز در لشکر محمود اشاره شده است.

یکی دیگر از موجبات کثرت و شوکت سپاه محمود در لشکرکشی به هند حضور مطوَّعه بوده است، یعنی داوطلبانی که از شهرها برای جهاد با کفار جمع می‌شدند. این رسم پیش از محمود نیز وجود داشت؛ اما، در زمان او، به مناسبت لشکرکشی به هند قوت گرفت. حضور این گروه در پیروزی‌های محمود نقش مؤثری داشته است چنان‌که، در تسخیر بلاد قَنُوج، بیست‌هزار مرد از مطوَّعه شرکت داشتند. (همان، ج ۳، ص ۲۰۶۵)

استفاده از فیل‌های جنگی، که از غنایم هندوستان نصیب محمود شده بود، نقش مؤثری در پیروزی‌های او داشته است. به دستور محمود، فیل‌خانه‌ای در غزنین ساخته بودند که فیلان را در آنجا تیمار می‌داشتند و شمار آنها پس از هر لشکرکشی به هند افزوده می‌شد (همان، ج ۳، ص ۲۰۶۹) و محمود خود از فیل‌های خاص استفاده می‌کرد:

دو پیل بود که مبارک و مظفر داشتند و یکی پیل نوشین و یکی سنگکا گفتندی. و گفت من هرجا روم این دو فیل از قفای من دارید. (نفسی، ج ۱، ص ۴۱)

محمود، در وقایع داخلی و غایله‌های مختصرتر نیز، برای نشان دادن عظمت سپاه خود، از پیلان استفاده می‌کرده، که نمونه‌ای از آن را می‌توان در آماده شدن وی برای مبارزه با شیخ ابوسعید ابوالخیر، در آغاز کار او، سراغ گرفت.<sup>۱۳</sup>

مهابت و سیاست - درباره مهابت و سیاست محمود در تاریخ سخن بسیار رفته که پاره‌ای از آنها افسانه است. این روایات در گسترده‌گی شهرت و آوازه او تأثیر بسزا داشته که یکی از

۱۳) برای تفصیل این ماجرا ← حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۶۰. قابل ذکر است که استفاده از فیل‌های جنگی در زمان ساسانیان نیز مطرح بوده است ولی گسترش و رواج آن مربوط به حکومت غزنوی و سلطان محمود است؛ در تاریخ‌نامه طبری (ج ۱، ص ۴۳۵) می‌خوانیم: «...پس جالینوس به هزیمت شد سوی رستم؛ او را ملامت کردند و خیر هزیمت او به بوران‌دخت نوشت و بوران مردی را بیرون کرد از بزرگان عجم اسمش بهمن جادو، با سی‌هزار مرد از مبارزان عجم و سی پیل با وی بفرستاد و اندر آن پیلان یکی سپید بود که از پرویز مانده بود و از همه پیلان بزرگ‌تر بود و هرگز او را به هیچ حرب نبرده بود که نه بیروز باز آمده بود.»

جلوه‌های آن را در روایت ابن‌الجوزی می‌توان یافت که می‌نویسد:

محمود، پس از غلبه بر هندوان، برای پادشاهشان یک قبا و یک دستار و یک شمشیر و یک کمربند و یک اسب و یک موزه و انگشتری که نام وی بر آن بود فرستاد و به او فرمان داد انگشتش را ببرد. و آن عادت ایشان در هنگام پیمان بستن بود و در نزد محمود از انگستان کسانی که به او سرسپرده بودند بسیار بود. (المنتظم، نقل از نفیسی، ج ۲، ص ۹۶۸)

بلاد مفتوحه محمود موظف به پرداخت خراج بودند و در صورت تأخیر با حمله و

گوشمالی بی‌امان او مواجه می‌شدند. در تاریخ الفی (ج ۳، ص ۲۰۴۳) نقل شده است:

بعضی از ملوک هند قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده از خراج و باجی که قبول کرده بودند ابا نمودند. سلطان محمود عازم آن دیار گشته و قلاع ایشان را محاصره نمود. چون آن جماعت مکرر قهر و سطوت سلطان را مشاهده نمودند و می‌دانستند که ایشان را طاقت مقاومت او نیست، ناچار از حصار بیرون آمده خود را بر شرم مرکب سلطان انداختند و عذر گناهان درخواست نمودند و ملتزم شدند که پانزده هزار درم که از خراج گذشته پیش ایشان باقی مانده ادا نمایند و از آن جمله مبلغی عظیم نقد کرده به خدمت سلطان حاضر ساختند و پانزده سر فیل به طریق پیشکش آوردند. چون سلطان محمود تملق و عذرخواهی ایشان که بیش از حد بود مشاهده نمود، فرمود از سرگناه ایشان درگذشت.

مهابت محمود در دل‌ها به حدی بود که، از بیم او، کمترین تعرضی به اموالی که به نام

او ارسال می‌شد نمی‌کردند. در مجمع‌الانساب (ص ۶۷-۶۸) آمده است:

یکی حکایت کرد که روزی والی هندوستان ما را همراه و بدرقه خزانه کرد تا از هندوستان به غزنین آوریم؛ و در آن کار سه ماه بکشید، و زر در جوال‌ها بود، و بعضی زر و نقره؛ و در هر دیه که برسدی، آن زرها در دهلیز و کوچه‌ها بینداختی، و سه چهار روز ایستاده بود و هیچ‌کس را زهره نبود که گیرد آن زر بگشتی.

عدالت - خواجه نظام‌الملک حکایات بسیاری درباره عدل و انصاف محمود ذکر کرده و همین خصوصیت را موجب رونق و آبادی غزنین در روزگار وی دانسته است. وی، پس از نقل ماجرای دادخواهی بازرگانی از مسعود و رسیدگی سلطان به این دادخواهی، می‌نویسد:

چون این خبر به اطراف عالم رسید، بازرگانان از در چین و خطا و مصر و عدن روی به غزنین نهادند و هر چه در جهان ظرایف بود به غزنین آوردند.<sup>۱۴</sup>

در قابوسنامه (ص ۱۶۹) آمده است:

به روزگار سلطان محمود، رحمه الله، عاملی بود وی را ابوالفرج بُستی گفتندی، عامل نسا و باورد بود. مردی را بگرفت در نسا و نعمتی از او بستد و املاک او موقوف کرد و هرچه وی را بود به دست فروگرفت و مرد را به زندان کرد. پس، به چندگاه، این مرد حیلتی کرد و از زندان بگریخت و به غزنین رفت. چون روز مظالم بود، از این عامل گله کرد. سلطان وی را نامه دیوانی فرمود. نامه بستد و به نسا رفت و نامه به عامل رسانید. عامل اندیشه کرد که این مرد دیگر باره به غزنین نرود، تغافل کرد و بر آن نامه کار نکرد. مرد مظلوم دیگر باره به غزنین رفت و اندر راهی بایستاد که سلطان به خلوت از باغ بیرون همی آمد. مرد باز نصیر کرد و داد خواست و از عامل نسا بنالید. سلطان باز وی را نامه ای فرمود. مرد گفت: یکبار آمدم و تظلم کردم و سلطان نامه فرمود، نامه بردم و بدادم، بر نامه کار نکرد. مگر سلطان تنگدل بود، به سببی از سببها، اندر آن دل مشغولی گفت: بر من نامه دادن است، اکنون اگر کار نکرد، شو خاک بر سر کن. مظلوم گفت: ای خداوند، رهی تو بر نامه تو کار نکنند، خاک مرا بر سر باید کرد؟ سلطان گفت: نه ای خواجه، غلط کردم، مرا باید کردن نه تو را. اندر وقت دو غلام سرایی به راه کرد با فرمانها و شحنگان نواحی تا ضیاع و عقار آن مرد باز دادند و عامل را بر دار کردند و نامه سلطان در گردن او آویختند و منادی کردند که این سزای آن کس است که بر فرمان خداوند کار نکند. بعد از آن، کس را زهره نبود که بر فرمان کار نکردی؛ و امرها نافذ گشت و بدان یک سخن مردمان در راحت افتادند.

درحقیقت، عدالت پادشاه در آن روزگار با قدرت او نسبت داشت. کسی جرأت نمی کرد به قلمرو سلطان مقتدر دست اندازی کند. در چنین شرایطی، رعایا، هرچند سهمی از محصول خود را به حکومت می دادند، دست کم سهم خود را از غارت مصون می دیدند. ضعف سلطان دشمن را جری می ساخت و بر آن می داشت که گاه و بی گاه به قلمرو او بتازد و در این تاخت و تازها چه بسا کشت رعایا لگدمال ستوران یا محصول آنان تاراج می شد.

باید گفت که در سرتاسر سلطنت محمود، مُلک او در امن و امان بود و رعایا از تعرض متجاوزان ایمن بودند. آنان عدل سلطان را در همین ایمنی سراغ می گرفتند. سلطان پر قدرت طبعاً می توانست در عرصه پادشاهی خود عدل برقرار کند و آن را آبادان و ایمن از چپاول و یغما نگه دارد.

شجاعت و شهامت - در شجاعت و شهامت محمود نیز سخن ها رفته و احياناً مبالغه ها شده

است. در مجمع‌الانساب (ص ۴۳) آمده است:

در قوت و مردانگی به حدی بود که به سن جوانی به آسیاب در شدی و پاره‌ای کرباس به دست پیچیدی و آسیاب فروگرفتی و خشک بازداشتی. و او را عمودی بود از شست من که شست بارگرد سر بگردانیدی؛ و در جنگ‌ها به تن خویش در پیش شدی و در مضایق مخوف رفتی؛ و چون آخر عمرش بود، تن خود برهنه کرد و به ندیمان نمود: هفتاد و دو زخم تیر و نیزه و شمشیر کافران بود.

نمونه دیگری از شجاعت و قوت اراده محمود را می‌توان در ماجرای جنگ او با ایلک‌خان، حاکم ماوراءالنهر و ترکستان، سراغ گرفت. وی چون در ملتان خبر طغیان ایلک‌خان را شنید، با بیست هزار سوار به بلخ آمد و خراسان را از چنگ او به درآورد و بسیاری از ترکان را کشت و اندام‌های آنان را به ممالک فرستاد. ایلک‌خان باز با هشتاد هزار سپاه ترک به خراسان لشکر کشید و محمود تعییبه لشکر کرد و با پانصد پیل جنگی به مقابله با او رفت و گفت: «مرا در میان کشتگان طلب کنید» (← نفیسی، ج ۱، ص ۴۰)؛ و سرانجام بر ایلک‌خان پیروز شد.

تهدید محمود خلیفه عباسی، القادر بالله، را به پیلان جنگی از جسارت او حکایت می‌کند. به روایت قابوسنامه، محمود از خلیفه خواست تا ماوراءالنهر را به او ببخشد و منشوری به او دهد تا بر رعیت عرضه کند تا مردم به فرمان خلیفه مطیع او باشند. خلیفه این تقاضا را اجابت نکرد. محمود از این امتناع او برآشفت و

رسول خلیفه را گفت: چه گویی من از ابومسلم کمترم؟ مرا خود این شغل با توست. اینک آمدم با دو هزار پیل و دارالخلافه به پای پیلان ویران کنم و خاک وی بر پشت پیلان به غزنین آرم. (قابوسنامه، ص ۲۵۴)

باری محمود، پس از تعییبه لشکری عظیم به قصد حمله به بغداد، نامه‌ای از خلیفه دریافت می‌کند که جز «الم، الف و لام و میم» و حمد حضرت رسول چیزی بر آن نوشته نشده بود. رمز این پیام را، که اشاره به آغاز سوره فیل بوده است، ابوبکر قهستانی کشف می‌کند و محمود، با خبر یافتن از مضمون آن، از جسارت خود پشیمان می‌گردد.<sup>۱۵</sup>

مناسبات محمود با مشایخ صوفیه - معاشرت سلطان محمود با برخی از مشایخ صوفیه و

روابط حسنه او با آنان یکی دیگر از عوامل اشتهار وی در قرون بعدی است. عطار، در تذکره الاولیاء (ص ۶۶۸)، می نویسد:

وقتی سلطان محمود وعده داده بود ایاز را که خلعت خویش را در تو خواهم پوشیدن و تیغ برهنه بالای سر تو، به رسم غلامان، من خواهم داشت... مطابق آنچه به ایاز وعده داده بود، جامه خویش را به ایاز داد و ده کنیزک را جامه غلامان در بر کرد و خود به سلاح داری ایاز پیش و پس می آمد امتحان را. چون از در صومعه شیخ [= ابوسعید ابوالخیر] در آمد و سلام کرد، شیخ جواب داد اما بر پا نخاست. پس روی به محمود کرد و در ایاز ننگرید. محمود گفت: برپا نخاستی سلطان را و این همه دام بود؟ شیخ گفت: دام است، اما مرغش تو نه ای!

باری، پس از گفت و شنودی چند، محمود از او می خواهد تا او را پندی دهد، شیخ می گوید: «چهار چیز نگه دار: اول پرهیز از مناهی، و نماز به جماعت، و سخاوت، و شفقت بر خلق خدا». محمود از او دعایی خاص می طلبد، شیخ می گوید: «ای محمود، عاقبت محمود باد». هنگام بازگشت از شیخ می خواهد تا یادگاری از آن خویش به او بدهد و ابوسعید پیراهن عودی از آن خود به او می دهد. (- همان، ص ۶۷۰)

در اعتبار محمود نزد پدر ابوسعید نوشته اند:

او دوستدار سلطان محمود غزنوی بود چنانکه سرایی ساخته و جمله دیوار آن را به صورت محمود و فیلان و لشکریان او نگاشته و شیخ طفل بود، روزی گفت: یا بابا، از برای من خانه ای باز گیر. ابوسعید همه آن خانه را الله بنوشت، پدرش گفت: این چرا می نویسی؟ گفت: تو نام سلطان خویش می نویسی و من نام سلطان خویش. (همان، ص ۸۰۰)

ماجرایی دیگر ملاقات محمود است با شیخ ابوالحسن خرقانی و گفت و گوی با او که حاکی از عنایت شیخ به اوست. (- جوامع الحکایات، باب ۱۶، قسم دوم، ص ۴۳۴)

مُنهیان- یکی از عوامل اقتدار و پایداری سلطه و حکومت محمود دستگاه وسیع و هوشیار جاسوسی او و وجود مُنهیانی بوده است که وقایع و اخبار اطراف و اکناف قلمرو او و همچنین سرزمین های مخاصمان را به او گزارش می دادند. بر اثر همین گزارش ها بود که بسیاری از مخالفان او، به بهانه بدعت و الحاد و ارتداد، نابود گشتند. ایجاد این شبکه فراگیر جاسوسی، چنانکه در مجمع الانساب ذکر شده، از وصایای سبکتگین بوده است. در پندنامه سبکتگین آمده است:

از خویشان و برادران خود نیز غافل مباش که مردمان مُفسد، هروقت، در ایشان دمنده که طلب

ملک باید کردن. و باید که جاسوسان و مَنهیان بر جمله ممالک خود بگماری تا روز و شب از احوال تو را آگاه کنند که هر خللی که پادشاهان را افتاده از غفلت و اهمال بوده.  
( ← مجمع الانساب، ص ۴۱).

جای دیگر، در ذکر خصوصیات محمود، می نویسد:

مردی بود نکته گیر و در مصالح ملک یک سر موی فرونگذاشتی و پیوسته بر مردمان و کارکنان درگاه جاسوسان و خبرگویان داشتی و انفاس مردمان برشمردی و از همه جا و همه کس باخبر بودی. (همان جا)

تاریخ بیهی: که از مدارک موثق حکومت محمودی است، بارها به گماشتن جاسوسان از جانب سلطان محمود برای خبرگیری از امور اشاره کرده است. از جمله، هنگامی که به او خبر می دهند کسانی از رعیت با صاحب مصر ارتباط برقرار کرده اند،

سلطان جاسوسان را برگماشت و از مواضع و مجامع ایشان تجسس کرد. مردی به دست آوردند که سفیر بود میان ایشان و مقتدای ایشان و همه را به اسما و سیما می شناخت و در زیر عذبه تعذیب جمعی را به دست باز داد از اماکن و مساکن متفرق، و طایفه ایشان را تبع کرد تا همه را نیست گردانید و سیاست فرمود. (تاریخ بیهی، ص ۳۷۰)

شبگردی های محمود - در میان سلاطین ایران، محمود غزنوی و شاه عباس اول صفوی به شبگردی و حضور ناشناخته در میان خلق برای تفحص از حال مردم شهرت دارند. قصه ها و حکایات افسانه آمیز از این شبگردی ها ساخته و پرداخته شده است. فصیح خوافی، صاحب روضه خلد، می نویسد:

محمود عادت داشت که هر شب وقتی هوا تاریک می شد در لباس مبدل به گشتن میان مردم می پرداخت؛ به لباس درویش درمی آمد تا احوال عدل و ظلم خود را دریابد. (نقل از نفیسی، ج ۱، ص ۱۶۲)

در روضه الفریقین نیز روایت شده است:

روزی سلطان محمود متکرور در کرانه ولایت خود می گشت و از احوال خلق تفحص می کرد، خارفروشی برآمد با خرواری خار. محمود گفت: این خار به چند؟ محمود چنان پنداشت که خارفروش او را نشناسد. خارفروش گفت: به دوست دینار. گفت: خروار خار به دو درم می فروشند. خارفروش گفت: آری، ولیکن در عمری این چنین خریدار یک بار افتد. سلطان دانست که خارفروش او را شناخته، براند و گفت: چون خار بفروشی به درگاه آیی و بار خواهی. چون سلطان فرود آمد و بر تخت بنشست، خداوندان مراتب را گفت: خارفروشی

خواهد آمد، او را بار دهید. خارفروش در رسید، او را بار دادند. سلطان را چشم بر وی افتاد، گفت: خار به چند؟ گفت: بقا باد سلطان را، این مجلس مجلیس خرید و فروخت نیست، مجلس مجلیس عطاست. سلطان را خوش آمد، هزار دینار فرمودش. (نقل از تعلیقات منطق الطیر (۲)، ص ۵۹۴)

ایاز- درباره دوستی محمود و ایاز و کیفیت این دوستی بسیار سخن رفته است. در ادب عرفانی، چنانکه دیدیم، از این دوستی به عنوان رمزی از عشق بین خالق و مخلوق یاد شده و ایاز در تمثیلات عرفانی همواره مظهر عشق و وفاداری و ایثار و اطاعات و تسلیم محض بوده است. هرچه هست، یکی از دلایل پایگاه بلند نمادین محمود در ادب عرفانی وجود بنده‌ای چون ایاز و رابطه مهرآمیز سلطان با او بوده است. درباره چگونگی این مناسبات باید خاطر نشان ساخت که تمثیلات عرفانی ادب فارسی از خلوص و اعتقاد و ایثار و ازادت ایاز نسبت به محمود حاکی است. محمود نیز، در پایان عمر، سوگند می‌خورد که هرگز نظر حرام بر ایاز نیفکنده است. نفیسی (ج ۱، ص ۶۷) به نقل از مجمع‌الانساب آورده است:

و او خود کم شراب خوردی؛ و هرگز شراب از دست سافی نخوردی الا از دست ایاز؛ و ایاز را دوست داشتی به دل پاک؛ و در آخر عمر سوگند یاد کرد که من هرگز نظر حرام بر ایاز نکرده‌ام؛ و او را به امیری رسانید. چنانکه حاکم دوازده هزار فرسنگ زمین به هندوستان او بود.

ماجرای علاقه محمود به خواهر ایاز و ازدواج با او حاکی از صحت سوگند او است. در جوامع‌الحکایات (باب بیست و یکم از قسم دوم) آمده است:

آورده‌اند که سلطان یمین‌الدوله محمود سبکتگین مدتی بود که بر خواهر ایاز مفتون شدی و خاطر مبارک او به او مایل بود و می‌خواست که او را در عقد خویش آورد. لیکن اندیشه می‌کرد که میباید ملوک و سلاطین او را بدان عیب کنند و خواص او را بدان نکوهند، پس مدتی در آن می‌پیچید. ابونصر مشکان می‌گوید: شبی در خدمت سلطان بودم. چون مجلس خالی شد، سلطان پای دراز کرد، پس مرا فرمود که پای مرا بمال، مرا یقین شد که هر آینه با من سری خواهد گفت... پرسید: در هیچ تاریخ خوانده‌ای که پادشاهان بنده و موالی خود را بسیار در عقد آورده‌اند یا نه؟ (نقل از نفیسی، ج ۱، ص ۹۸)

بونصر مشکان شواهدی در تأیید این موضوع از سلاطین گذشته همچون قباد، پدر انوشیروان ساسانی، و بهرام گور ذکر می‌کند و محمود از این پاسخ خستود می‌گردد و می‌گوید:



مرا از رنج رهایی؛ و بعد دو روز خواهر ایاز را در عقد خود کرد. (همانجا)  
 دربارهٔ محبت و عنایت سلطان محمود به ایاز حکایات بسیار نقل شده، از جمله در  
 مجمع‌الانساب، پس از ذکر غلبهٔ محمود بر ری و استخلاص آن سرزمین از دست «مشتی  
 دیلمی»، آمده است:

سلطان از ری با رنجوری صعب بازگشت و اضطرابی و ضجرتی عظیم داشت چنان‌که به اندک  
 چیزی در خشم شدی و مردمان تندرست را نتوانستی دید و عشق ایاز یکی در ده بود. و ایاز  
 نیز تن به رنجوری داده بود و سلطان و ایاز را، هر دو، به محفه بر پشت پیل می‌بردند، محفه  
 ایاز یک فرسنگ پیش‌تر از سلطان می‌بردند و سلطان هر روز می‌خواست تا هرچه بر ایاز  
 می‌رود از نفس که می‌کشد او را معلوم شود. پنجاه و شصت پیاده در راه کرده بود و ده دبیر که  
 در آن طرف بودند ده که در این طرف و دم به دم هر چه رفتی از شربت خوردن و تب آمدن و  
 نرد باختن و شطرنج باختن و حدیث کردن همه را بنوشتندی و روانه کردند و جواب  
 بپردندی. و جملهٔ تواب و نویسندگان در عذابی الیم بودند تا بدین منوال به غزنین آمدند.  
 (مجمع‌الانساب، ص ۶۷-۶۸)

### مرگ محمود

در پایان این مقال، ماجرای مرگ محمود، که با اختلاف اندک در منابع نقل شده و عبرت‌ها  
 در آن نهفته است، به اختصار نقل می‌شود. در مجمع‌الانساب (ص ۶۵-۶۷) گزارش شده است:  
 چون سلطان را کار بد شد و به‌غایت ضعیف گشت، روزی در صقهٔ بارگاه بنشست و فرمود تا  
 هرچه نفایس و جواهر که در خزینه بود همه بیرون آورند؛ چندین هزار جفت صندوق بود  
 همه پر از یاقوت و لعل و مرواریدهای بزرگ که قیمت آن جز خدای ندانستی و یک صندوق  
 پیش خود خواست و سرش بگشاد و عقدی مروارید بیرون آورد و به دست کسی داد که بیرون  
 برو و بنمای تا قیمت کنند. هرچند اعیان و بزرگان که نشسته بودند هیچ یکی قیمت آن  
 نتوانستند کردن و به بازار بردند... پس چون آن‌همه جواهر به خرمن کردند و آن‌همه نفایس از  
 جامه‌های زربفت و عود و عنبر و کارفرماها [= اسباب و ظروف]، بلور و زرین و سیمین،  
 قریب پانصد خرمن به هم نهاده، چنان‌که آن زمین و فراخی بارگاه که نزدیک یک فرسنگ در  
 یک فرسنگ بود بگرفت، فرمود تا بار عام بدادند... پس یک عقد مروارید برگرفت و روی با  
 ندما و وزرا کرده فرمود که، چون بیاید گذاشت، چه سنگ و سفال و آهگینه و چه زر و مروارید  
 و یاقوت، تا این همه به خون جگر به دست آورده‌ام. و بسیار بگریست و برخاست و دستش  
 گرفتند و به حرم رفت. و خواهری داشت به‌غایت عاقلهٔ محتشمه، او را ختلی خاتون گفتندی،  
 پیش او آمد و بنحمت و فرمود تا جملهٔ سرپوشیدگان بیامدند و زنان را همه بخواند و بگریست

و وداع کرد و گفت: ای فرزندان، شما از مرگ من غمگین مشوید که عاقبت آدمی این است... پس ایشان همه بگریستند و فریاد کردند و قیامت برخاست. سلطان ایشان را خاموش کرد و هرکسی را ولایتی و ضیعتی کرد. و برخاست و باز جای خود آمد و بفرمود تا مهد و فیل آوردند. و او در مهد نشست و پیل را بکشیدند. و باغی داشت که آن را پیروزی می‌گفتند، به باغ آمد و در آن باغ صفه‌ای و نشستگاهی برآورده بود چون بهشت فردوس و سروها به رسته نشاندند بود، بفرمود تا آن روز همه سروها از پیرامون آن جای بکنند و آن روز همه ارکان دولت بگریستند. پس وصیت کرد که مرا در این باغ در این صفه بنهید. و، به سعی بسیار، باز مهد نشست و به خانه باز آمد و بخفت و بعد از پنج روز وفات کرد، روز پنجم به بیست و چهارم ربیع الآخر سنه احدی و عشرين و اربع ماهه.

## منابع

- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، محمد بن منور، به اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، آگاه، تهران، ۱۳۸۱.
- الهی‌نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح عطاءالله تدین، انتشارات تهران، تهران ۱۳۷۷.
- تاریخ الفی، قاضی احمد تنوی، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
- تاریخ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (معروف به ابن فندق)، تصحیح احمد بهمینیار، تهران ۱۳۴۵ (افست از روی چاپ اول: ۱۳۱۷).
- تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، مشهد ۱۳۵۶.
- تاریخ‌نامه طبری، محمد بن جریر طبری، به اهتمام دکتر محمد روشن، نشر نو، تهران ۱۳۶۶.
- تاریخ یمنی، ابوالشرف ناصح بن مظفر جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷.
- تذکره الاولیاء، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، زوار، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۲.
- جوامع الحکایات (جزء دوم از قسم دوم)، سدیدالدین محمد عوفی، به اهتمام مظاهر مصفا و امیربانو مصفا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- چهار مقاله، احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، تصحیح علامه محمد قزوینی، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۲.
- حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله بن ابی سعید، به اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶.
- دیوان خاقانی، خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷.

دیوان سنائی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات سنائی، چاپ چهارم، تهران [بی تا].

دیوان عطار، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۲.

دیوان ناصر خسرو، ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح سید نصرالله تقوی، گلشن، تهران ۱۳۴۸.

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، جلد دوم، امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۳.

سیاست نامه، نظام الملک طوسی، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۵.  
قابوسنامه، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.

کلیات شمس تبریزی، جلال الدین محمد مولوی، به اهتمام نظام الدین نوری، چاپ دوم، نشر زهره، تهران ۱۳۷۸.

مثنوی معنوی (دفتر پنجم و ششم)، جلال الدین محمد مولوی، به تصحیح رینولد نیکلسن، به اهتمام نصرالله پورجوادی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

محمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرای بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.

مصیبت نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح نورانی وصال، زوار، تهران ۱۳۵۸.

منطق الطیر (۱)، فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۲.

منطق الطیر (۲)، فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۳.

نقیسی، سعید، در پیرامون تاریخ بیهقی، انتشارات فروغی، تهران [بی تا].

